

آیا خاقانی زن‌ستیز است؟!*

دکتر محمد بهنام‌فر*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

صدیقه احراری وفا

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

زن و جایگاه حقوقی و انسانی وی از بحث‌های داغ مکاتب فکری معاصر به‌خصوص اومانیسم و فمینیسم است و موضوعی است که محققان و نویسندگان و شاعران زیادی - در گذشته و حال - ضمن آثار خویش به آن پرداخته‌اند. خاقانی نیز یکی از شاعرانی است که حضور زن در دیوان او بازتاب قابل توجهی دارد و اشعارش در این خصوص، زمینه‌ساز نقدهای تندی علیه او شده تا جایی که برخی از پژوهشگران وی را زن‌ستیزترین شاعر ادبیات فارسی دانسته‌اند. موضوع جستار حاضر بررسی همین نکته است که آیا خاقانی به‌راستی زن‌ستیزترین شاعر ادبیات فارسی است؟ نویسندگان مقاله حاضر با در نظر داشت واقعیت‌هایی از قبیل: ۱- مباحث روان‌شناختی؛ ۲- اقتضای حال و مقام (جغرافیای کلام)؛ ۳- شرایط خانوادگی و اجتماعی شاعر؛ ۴- شیوه بیان طنزآمیز خاقانی یا لحن سخن وی، بر آن‌اند که دلیل قضاوت‌های تند برخی بزرگان در متهم کردن وی به افراط در زن‌ستیزی، این است که در فهم برخی اشعار وی دچار سوء برداشت گردیده‌اند. البته قابل انکار نیست که شواهدی دال بر خوارداشت زن در آثار خاقانی دیده می‌شود اما واقعیت این است که وی از این حیث تفاوتی با دیگر بزرگان ادبیات ما ندارد، زیرا نگاه منفی به زن در آثار ادبی، متأسفانه ویژگی غیرقابل انکاری است که ریشه در اندیشه‌ها و تعالیم آیین‌ها و ملل مختلف، چون مانوی، بودایی، یونانی... و سوء برداشت از متون دینی و رسوخ اسرائیلیات در آن و باورهای عامیانه دارد.

کلیدواژه‌ها: خاقانی، دیوان خاقانی، زن، فمینیسم، زن‌ستیزی، زن‌ستایی.

مقدمه

بی‌شک خاقانی یکی از برجسته‌ترین و پرتأثیرترین شاعران ادب فارسی است (ر.ک. معدن‌کن، ۱۳۸۷: ۲)، که شاعران بزرگی چون حافظ، مولانا، سعدی، عطار، جامی و... شدیداً از او تأثیر پذیرفته‌اند. تا کنون موضوعات بسیاری درباره زندگی، آثار و افکار این شاعر بزرگ مطرح گردیده است. یکی از این موضوعات، متهم کردن وی به افراط در تحقیر و خوارداشت زن است. موضوع مقاله حاضر، بررسی و تحلیل این دیدگاه است که آیا خاقانی به‌راستی - آن‌طور که عده‌ای ادعا نموده‌اند - زن‌ستیزترین شاعر ادب فارسی است؟

درباره نوع نگاه خاقانی به زن، اظهارنظرهای زیادی به‌طور پراکنده و بعضاً مختصر در کتب گوناگون وجود دارد، ولی کار مستقل چندانی در این عرصه، ارائه نگردیده است. از بین محدود کارهای مستقل در این حوزه، می‌توان به مقاله «بررسی تطبیقی سیمای زن در آثار خاقانی و نظامی» (حسینی، ۱۳۸۷: ۸۹-۱۰۹) و مقاله «خاقانی: زن، جان‌دان» (کرازلی و صادقیه، ۱۳۸۷: ۱۳۹-۱۵۸) اشاره نمود. پس از مطالعه و بررسی آراء، دلایل و شواهد شعری نویسندگان مختلف، این حقیقت روشن گردید که اکثریت قریب به اتفاق این صاحب‌نظران - با درجات متفاوت از نظر شدت و ضعف - به خوارداشت زن در نگاه و آثار خاقانی حکم کرده‌اند.

نکته‌ای که به اعتقاد نویسندگان مقاله حاضر در تمامی این اظهار نظرها از نظر دور داشته شده، این است که هیچ‌کدام در تحلیل نگاه خاقانی، به جنبه انتقادی شخصیت و طنز سخن وی توجه نکرده‌اند. از این رو نه تنها در مواردی دچار سوء برداشت گردیده‌اند، بلکه به دلیل عدم دریافت صحیح منظور وی، برداشتی عکس نظر این شاعر حساس و منتقد و معترض به اوضاع زمانه استنباط نموده‌اند. همان نکته‌ای که آنان را در نسبت دادن «افراط در زن‌ستیزی» به خاقانی، به افراط کشانده است!

پیش از ورود به بحث، اشاره به این نکته ضروری است که تمامی ابیات شاهد، برگرفته از چاپ معروف دیوان خاقانی به کوشش دکتر سیدضیاءالدین سجادی است و ارجاعات به دیوان به صورت (دیوان: شماره صفحه) در ذیل هر بیت آمده است.

ریشه‌های کلی نگرش منفی به زن در آثار ادبی

نگاه منفی به زن در ادبیات ما به دو گونه جلوه گر شده است:

الف) گاه این طرز تلقی، آگاهانه، عمدی و از روی باور فردی است که از شرایط خانوادگی، تجربیات ناخوشایند شخصی و زنانی که در زندگی فرد حضور داشته‌اند و... ناشی می‌شود.

ب) گاه خواریداشت زن ریشه در ناخودآگاه شاعر یا نویسنده و کهن‌الگوهای شکل گرفته در ذهن و ضمیر وی و جامعه‌اش دارد. در این صورت شاعر یا نویسنده از نمادها، تشبیهات و استعارات و تعبیراتی استفاده می‌کند که تصویری منفی از زن ارائه می‌دهد. اما هدف این گویندگان، تحقیر زن نیست بلکه تعلیم یا بیان حقایق معنوی و... است. مهم‌ترین عواملی که در شکل‌گیری این نوع نگاه به زن دخیل بوده‌اند، عبارت‌اند از:

۱- رسوبات تعالیم ملل و ادیان مختلفی که زن در باور آنان هیچ جایگاهی نداشته است؛ از جمله، آیین‌های مانوی، هندی، یونانی، عبرانی و... از طریق ترجمه کتاب‌ها و تبادلات فرهنگی (ر.ک. حسینی، ۱۳۸۸: ۹۴). به‌عنوان نمونه از جمله دستاوردهای ترجمه آثار یونانیان، ورود اندیشه مذکر بودن عقل و مؤنث بودن نفس به فرهنگ و ادبیات ایرانی است (همان: ۱۰۶).

۲- در اسطوره‌ها نیز، زن نمادی از پذیرندگی و قابلیت دریافت است درحالی که مرد نمادی از دهنده‌گی و قابلیت آفریدن است... و آسمان قدرت بارورکنندگی و ازدواج با مادر زمین را دارد. در اساطیر ایران، یونان، هند، چین و سایر سرزمین‌ها این تشابه بین آسمان و زمین بارها به کار رفته... طبقه‌بندی یادشده در بالا بین زن و مرد... نوعی نگرش مردانه و مردمحور است که در نتیجه تشبیه‌ها، تمثیل‌ها و رمزهای شکل گرفته دنبال آن می‌بینیم این باور همگانی ایجاد می‌شود که زن توانایی و استعداد خلق ندارد (جهت تفصیل، ر.ک. همان: ۱۲۵ و ۱۲۶).

۳- اسرائیلیات و دیدگاه‌های جزم‌اندیشانی که خوانش‌های ناصحیح خود از متون دینی را به نام دین قلمداد و معرفی نموده‌اند و متأسفانه گویندگان مسلمان سرزمین ما، هرچه را از راه دیده‌ها یا شنیده‌ها، منسوب به دین تصور نموده‌اند بدون تحقیق در صحت و سقم آن- که بعضاً تخصصی هم در این زمینه نداشته‌اند- در آثار خویش گنجانده‌اند و دیگران

هم گفتار آنان را تکرار نموده‌اند. بدیهی است تحقیر زن و اهانت به او که نیمه «نفس واحده»^۱ است، مغایر دیدگاه اسلام و توهین به کل نفس واحده یعنی کلیت انسان است. به قول پرفسور آنه ماری شیمل «برای تصحیح برداشت‌های غلط سنتی از نقش زن در اسلام، کافی است بینیم قرآن چگونه از مسلمین و مسلمات و مؤمنین و مؤمنات با هم سخن می‌گوید» (یوسفی فر، ۱۳۸۳: ۳۱۲).

۴- عقب‌ماندگی علمی، فرهنگی و اجتماعی خود زنان در ادوار مختلف تاریخ. هر چند این وضعیت ناخوشایند تحت سیطره تفکر مردسالار بر آنان عارض و تحمیل گشته بود. قرضاوی، اندیشمند معاصر مصری، معتقد است زنان مسلمان دو دوره کاملاً متفاوت را تجربه کرده‌اند:

الف) گذشته نزدیک یا به تعبیر وی عصر انحطاط که فقها و متشددان زمانه به بهانه پیشگیری از فساد، مانع خروج زن از منزل (حتی برای رفتن به مسجد) شدند و نتیجه این شد که نیمی از جامعه انسانی از دین و دنیا طرد و گرفتار انواع جهل و عقب‌ماندگی گردید و به دنبال آن کل امت اسلامی نیز به انحطاط و پس‌رفت مبتلا گشت؛ چون، زن فقط نیمی از جامعه انسانی نیست، بلکه پرورش‌دهنده نیمه دیگر آن و در واقع گهواره پرورش عصرها و نسل‌هاست.

ب) گذشته دور که صدر اسلام و خیرالقرون است و بانوان مسلمان در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی بر حسب توانایی خویش مشارکت داشتند و زن مسلمان امروز باید برای بازیافتن جایگاه شایسته خویش این گذشته سراسر افتخار خود را مد نظر قرار دهد (جهت تفصیل رک. قرضاوی، ۱۳۸۱: ۱۴-۲۲ و رک. قرضاوی، ۱۳۷۷: ۶۴-۷۲).

۵- نگرش تک‌بعدی مردسالار، فقط منجر به حذف زن از حضور در عرصه اجتماع و محرومیت علمی و فرهنگی او نشد؛ زیرا، قلم‌هایی که آن هم فقط در دست مردان بود، از زاویه نگاه آنان به حرکت درآمد و به اشکال مختلف سعی شد حتی زن را در ساختار آفرینش نیز نقطه مقابل مرد و جنسی درجه دوم، پست، ناتوان و مقهور معرفی نمایند و این جریان تا جایی پیش رفت که هرگونه هویت مستقلی از زن سلب گردید و مکر و حيله‌گری بارزترین مشخصه وجودی وی قلمداد گشت و این ذهنیت منفی اندک‌اندک طی قرن‌های متوالی، فراگیر و نهادینه و جزو ناخودآگاه مردمان ما - اعم از زن و مرد - گردید.^۲

۶- بنای عرفان نیز که مبارزه با نفس اماره است، کفه ترازو را به نفع مردان سنگین کرد؛ چرا که هر آنچه مربوط به نفس و خواسته‌های شهوانی آن می‌شد، از نظر جنسی، مؤنث شناخته می‌شد و پرهیز از آن درس نخست معرفت عارفانه بود. البته معادل شمردن زن و نفس به هر صورت تعبیر زشتی درباره زن نیست، زیرا طرف دیگر معنای نفس، نفس مطمئنه، عالی‌ترین درجه روحانی در بشر است. به اعتقاد شیمل اگر نفس مؤنث است، پس انواع نفس هم می‌تواند معیارهایی زنانه به حساب آیند. از طرف دیگر ابن عربی درجه نفس کلی را برتر از عقل می‌داند و در تخیل خلاق وی خداوند به صورت زن، تجلی می‌کند. به این صورت است که می‌بینیم تفاوت کاربرد رمزی واژه زن در بیان شاعرانه بسیار متفاوت و از هبوط تا معراج است (جهت تفصیل، رک. حسینی، ۱۳۸۸: ۶۲ - ۱۳۹).

دیدگاه صاحب نظران درباره نگاه خاقانی به زن

نوع نگاه خاقانی به زن موضوعی است که نظرات زیادی درباره آن مطرح شده است که می‌توان این اظهارات را در چهار دسته جمع‌بندی نمود:

الف) دسته اول نویسندگانی هستند که معتقد به نگرش منفی خاقانی به زن بوده و برخی از آنان آشکارا یا تلویحاً او را زن‌ستیز یا حتی زن‌ستیزترین شاعر ادب فارسی دانسته‌اند. شدیدترین اظهارنظرها در این زمینه در نوشته‌های مریم حسینی دیده می‌شود. او معتقد است: «خاقانی هم از آن دسته شاعران است که می‌توانیم او را در زمره شاعران زن‌ستیز به حساب بیاوریم. در میان اشعار او نمونه‌های شعری دیده می‌شود که در دفترهای هیچ‌یک از شاعران دیگر یافت نمی‌شود» (۱۳۸۸: ۶۰). همچنین وی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی سیمای زن در آثار خاقانی و نظامی» می‌گوید: «خاقانی زنان را در ردیف خادمان به شمار می‌آورد و آنان را ناقصات عقل و دین می‌نامد. به‌طور کلی زن در اندیشه خاقانی بار منفی دارد. خلاصه، مقایسه این دو شاعر برجسته قرن ششم [نظامی و خاقانی] که در یک عهد و زمان و در سرزمین‌هایی قرین هم می‌زیستند، نشان می‌دهد که یکی طرفدار حقوق و ارزش زنان است و دیگری در نقطه مقابل او حتی گاهی ناخواسته، آرزوی مرگ فرزند دختر خود را کرده است» (حسینی، ۱۳۸۷: ۱۰۸ - ۱۰۹).

ب) دسته دوم صاحب نظرانی هستند که قدری معتدل‌تر در این زمینه به داوری پرداخته و در کنار حکم به نگاه منفی خاقانی به زن و ایراد شواهد در این زمینه، به نگاه مثبت و

ستایش آمیز وی نیز توجه نموده‌اند. در کتاب *خاقانی در ایوان مدائن می‌خوانیم*: «خاقانی در «تاریکسو»ی برزخ زندگی، تحت تأثیر «مانی» و «مانی‌گری»، با وجود پرورش در دامن مادری مهربان که خود به آن اذعان دارد و با وجود مدح بانوان شروانشاهان و برتر دانستن آنان در کرم و بزرگواری از همه پادشاهان، باز به «زن» بدبین است؛ از ازدواج دوباره خود می‌نالند و از داشتن دختر بیزار است و مرگ او را از خدا می‌خواهد. اما خاقانی نیک فرجام است و این خوشبختی را دارد که در سال‌های پایانی زندگانی، نه تنها در تاریکسوی برزخ درنگ نمی‌کند که از «فروغسو» نیز می‌گذرد و تمام آموخته‌های انیرانی و گرد و غبار بدسگالی و بدگمانی را از خانه دماغش می‌روبد؛ نظرش درباره زن به یکباره عوض می‌شود؛ از مرگ همسرش سخت اندوهگین شده و چاه‌هایی سوزناک می‌سراید» (محمودی بختیاری، ۱۳۷۵: ۴۴ - ۴۵).

اظهار نظر نویسندگان مقاله زن: *خاقانی، جان‌دان* در تحلیل دیدگاه خاقانی درباره زن به اختصار چنین است: خاقانی از شاعرانی است که نمی‌توان به آسانی درباره دیدگاهش نسبت به زن قضاوت نمود؛ زیرا در تعدادی از اشعار وی، دیدی مثبت و ستایش‌آمیز درباره زنان آشکار است و در مقابل، تعدادی از سروده‌هایش سیمایی نابکارانه و فتنه‌انگیز از زن ارائه می‌دهد. نویسندگان مذکور پس از استشهاد به قطعاتی از خاقانی در خوارداشتن زن، معتقدند بارزترین سند بدبینی خاقانی به زن را در اشعاری می‌توان یافت که شاعر در آن از داشتن دختر اظهار نارضایتی و سرافکنندگی نموده است. این نویسندگان که در تحلیل نهایی به منفی بودن نگاه خاقانی به زن حکم داده‌اند از محتوای برخی ابیات از جمله بیتی که خاقانی عصمه‌الدین را به چشمه و اخستان را به درخت مانند کرده و بانو را سرچشمه و اصل حیات اخستان (پادشاه) به شمار آورده، اظهار شگفتی نموده‌اند (جهت تفصیل، ر.ک. کزازی و صادقیه، ۱۳۸۷: ۱۴۱-۱۴۷). دکتر کزازی نیز بر این باور است که از سروده‌های خاقانی در مرگ دخترش برمی‌آید که چندان دل در دریغ دختر نسوخته است (۱۳۷۲: ۲۲). ج) دسته سوم افرادی هستند که بیانات ضد و نقیضی در آثارشان به چشم می‌خورد. دکتر ضیاء‌الدین سجادی در صفحه بیست و چهارم مقدمه *دیوان خاقانی می‌نویسد*: «پس از رشیدالدین، مادر او و همچنین خواهر کوچک او، بدرود حیات گفتند و شاعر را بیش از پیش دل‌آزرده و رنجور و داغدار ساختند». وی یک صفحه بعد، پس از آوردن دو-سه

مورد از اشعار خاقانی در مرگ دختر خردسالش، این طور اظهار نظر می‌کند که «از این بیانات و نظایر آن پیداست که از داشتن دختر، خوشحال و سربلند نبوده است».

د) دسته چهارم گویندگانی هستند که هر چند لفظ نگاه منفی یا مثبت در نوشته‌هایشان دیده نمی‌شود اما از طرز بیان و اظهاراتشان برمی‌آید که از نظر آن‌ها نگاه خاقانی به زن (اعم از دختر، همسر و...) کاملاً مثبت و ستایش‌آمیز است. زرین کوب می‌گوید: «سوگ جان‌گرای این نوجوان (رشیدالدین) زندگی او را از درد و اندوه آکنده کرد و چندی بعد، مرگ زن که یادگار عمر وی بود و داغ فرزندان خرد دیگر، زندگی وی را در امواج اندوه و درد غرق کرد» (۱۳۷۰: ۱۹۲). یقیناً در این جا تعبیر «داغ فرزندان خرد دیگر» شامل دختر سه روزه خاقانی هم می‌شود.

غفار کندلی نیز با آنکه در سراسر کتاب قطورش هیچ اظهار نظری به صراحت یا پوشیده مبنی بر نگرش منفی خاقانی به زن ندارد، اما در جایی از اثر خود می‌گوید: «نامه خاقانی به شهاب‌الدین، در روشن کردن بسیاری از جنبه‌های مهم زندگی خانوادگی خاقانی اهمیت خاصی دارد... در این نامه، شاعر می‌گوید که چطور برای مراقبت از همسرش، سختی‌ها کشیده و در این راه از بستگان وی، دشنام‌ها شنیده و حتی به سویس تیر انداخته‌اند. اما برای این که همسرش را تلخ کام نگرداند بر سر او همسری نگرفته. همین طور از نامه خاقانی چنین بر می‌آید که وقتی آوازه شاعر در همه جا پیچیده، بسیاری از مشاهیر عصر در آرزوی ازدواج وی با دختران خود بوده‌اند ولی شاعر این پیشنهادها را رد کرده و به عشق نخستین خود صادق مانده است» (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۱۹۳). وی معتقد است: «از میان مصائب، آنچه بیشترین تأثیر را بر شاعر نهاد، قدش را خم ساخته و از هستی سیرش کرده، همان لحظه‌های جدایی از محبوبش بوده است... خاقانی تا پایان عمرش، عشق نخستین خود را فراموش نکرده و با یادش سوخته و به خاطرش نغمه‌ها سروده و با این مرثی، خود گریسته و دیگران را نیز گریانده است» (همان: ۲۰۸ - ۲۰۹).

نقد و تحلیل دیدگاه‌های مطرح شده

قبل از ورود به بحث اصلی و پیش از هر گونه داوری و اظهار نظر درباره سیمای زن در اندیشه و شعر خاقانی، و برای مصون ماندن از قضاوت نادرست و سطحی باید عواملی را مد نظر قرار داد که اهم آنها عبارت‌اند از:

۱- شرایط فرهنگی و اجتماعی روزگار شاعر: در این زمینه لازم است حتی گاهی باورهای اجتماعی - فرهنگی گذشته‌های دور نیز جهت پی‌بردن به الگوهای شکل گرفته ذهنی و ناخودآگاه فرد مورد توجه قرار گیرد.

۲- محیط خانوادگی و تجربیات شخصی وی: از قبیل زنانی که در زندگی فرد حضور داشته‌اند و...

۳- مسائل روان‌شناختی و ویژگی‌های روحی و شخصیتی فرد: مثل بروز احساسات به گونه‌ای وارونه؛ چیزی را خیلی دوست داریم اما از آن بد می‌گوییم و برعکس.

۴- اقتضای حال و مقام (جغرافیای کلام): اینکه سخن در چه موقعیت و شرایطی گفته شده است.

۵- لحن و طرز بیان: از این زاویه، سخن به دو دسته طنز و جد تقسیم می‌شود. «در طنز نیز ظاهر سخن جدی است ولی از آن جایی که مقصود گوینده در ورای لفظ نهفته است، منظور آن هرگز جدی نیست» (کاسب، ۱۳۶۶: ۴۶).

حال براساس توضیحات فوق به تقسیم‌بندی و تحلیل آن دسته از اشعار خاقانی می‌پردازیم که در نظر عده‌ای دال بر خوارداشت زن و مهم‌ترین سند محکومیت او در این خصوص است:

الف) مهم‌ترین سروده‌هایی که مورد استناد طرفداران نگرش منفی خاقانی به زن قرار گرفته، اشعاری است که در تولد و مرگ دخترش سروده و ضمن آن ظاهراً از زادن او اظهار اندوه و از مرگش اظهار شادمانی نموده است که در ذیل به تک‌تک این سروده‌ها اشاره می‌شود:

در قطعه‌ای چهاربیتی چنین می‌گوید:

| | | | |
|-------------|----------------|-------------------|---------|
| سرفکنده شدم | چو دختر زاد | بر فلک سر فراختم | چو برفت |
| بودم از عجز | چون خر اندر گل | بر جهان اسب تاختم | چو برفت |
| ماتم عمر | داختم چو رسید | عمر ثانی شناختم | چو برفت |
| محنتش نام | خواستم کردن | دولتش نام ساختم | چو برفت |

(دیوان: ۸۳۵)

سه بیت پایانی قطعه‌ای دیگر که در مرثیه فرزند جوانش رشیدالدین سروده است نیز همین مضامین را دارد:

| | | | |
|--------------|----------------------|-----------------|---------------------|
| چو دختر آمدم | از بعد این چنین پسری | سرشک چشم من | از چشمه ارس بگذشت |
| مرا به زادن | دختر غمی رسید که آن | نه بر دل من | نی بر ضمیر کس بگذشت |
| چو دختر انده | من دید سخت صوفی‌وار | سه روز عده عالم | بداشت پس بگذشت |

(دیوان: ۸۳۴-۸۳۵)

در قطعه دیگری از این دست می‌گوید:

یکی دو زایند آبستان مادر طبع
یکان یکان حبشی‌چهره و یمانی‌اصل
یگانه دو سرای و سه وقت و چهار ارکان
مرا چه نقصان گر جفت من بزاد کنون
که دختری که از این سان برادران دارد
اگر بمیرد شاید بهشت را خاتون
اگر چه هست بدین سان خداهش مرگ دهداد
مرا به‌زادن دختر چه تهنیت گویند؟

ز من بزاد به یک‌باره صد هزار پسر
همه بلال‌معانی همه اویس‌هنر
امیر پنج حس و شش جهات و هفت اختر
به چشم زخم هزاران پسر، یکی دختر
عروس دهرش خوانند و بانوی کشور
و گر بماند زبید مسیح را خواهر
که گور بهتر داماد و دفن اولی‌تر
که کاش مادر من هم نزادی از مادر!

(دیوان: ۸۸۴)

نویسندگان این مقاله بر این باورند که تمامی این سروده‌ها، نوعی طنز اجتماعی و اتفاقاً بیانگر نارضایتی شاعر از جایگاه زن در جامعه است و تا حدی هم ریشه در تجربیات تلخ شخصی و خانوادگی او دارد. در این سروده‌ها، شاعر بسیار حساس و منتقدی را می‌بینیم که زمانه و جامعه را بد می‌بیند و برای زنان، بدتر. این گونه اشعار خاقانی در واقع نوعی دهن‌کجی به شرایط نابسامانی است که زنان در آن دوره داشته‌اند. علاوه بر این، تجربه خانوادگی شاعر هم، این بدبینی او را تشدید می‌کند.

نخستین داماد وی شهاب‌الدین، مردی ستیزه‌خوی و بهانه‌جو بوده است، به طوری که پنج ماه از ازدواجش با دختر خاقانی نگذشته، بنای بد رفتاری می‌گذارد. در این هنگام که خاقانی از شروان دور بوده و از این بهانه‌جویی‌های داماد سخت در رنج، از بستگان می‌خواهد برای بهبود اوضاع، پادرمیانی کنند. نه این تلاش‌ها و نه نامه‌های سراسر دلسوزی و اندرز خاقانی، هیچ کدام، سودی نمی‌بخشد و سرانجام خاقانی از آن روی که داماد خیره‌سر را آرام کرده و آبی بر آتش خشم وی بریزد، آن قدر خود و دخترش را کوچک می‌کند که از او می‌خواهد بینگارد که هرگز خاقانی را ندیده و خویشاوندی با او نداشته و دختر ننگون‌بخت وی را نیز به سی دینار خریده است و این دختر نه بانوی وی که کنیز زرخرید اوست. این ماجرا چنان سخن‌سرای بزرگ را آزرده که در نامه‌ای آرزو برده است که کاش به جای رشیدالدین، دخترش مرده بود تا ناچار نمی‌گردید آن همه رنج و رسوایی را برتابد (کزازی، ۱۳۸۷: ۳۹). این است که از سر درد و با طنزی تند درباره دختر سه روزه‌اش می‌گوید:

دید در پرده دختر دگرم گفت محنت یکی بس است برفت

(دیوان: ۸۳۵)

به هر روی این تجربه تلخ خانوادگی و اوضاع آشفته زنان در آن روزگار که نمکی بر زخم رنجش وی از مردم و زمانه بود، وادارش می‌کند تا در انتقاد از وضع موجود، آن قدر تلخ، زبان به طنز بگشاید که آرزو نماید «کاش مادر من هم نزادی از مادر»؛ مادر مهربانی که تمامی صاحب‌نظران و نویسندگان در شدت علاقه خاقانی به او اتفاق نظر دارند و خواننده‌ای که با اشعار وی درباره مادرش آشنایی دارد، دور از منطق خواهد بود اگر این گفته‌اش را جدی تلقی نماید. این میزان بدبینی، نارضایتی و انتقاد شاعر که از عواطف لطیف و روح حساس و شکننده‌اش مایه می‌گیرد، یادآور ابوالعلاء معری و سنگ‌نوشته مزار اوست: «هذا الّدی جَنی علیه ابوه و کم یَجِن عَلی أَحَد. این کسی است که پدرش در حق او جنایت کرد (او را به دنیا آورد) اما او در حق احدی جنایتی نکرد (بچه‌ای به دنیا نیاورد)» (به نقل از: مطهری، ۱۳۸۷: ۳۳۳)؛ و کیست که از روی این گفته تلخ انتقادی، ابوالعلاء را متهم به دشمنی و ستیز با پدرش نماید؟! و متوجه نباشد که نیش انتقاد وی در این طنز بلیغ، متوجه جامعه و زمانه اوست؟! یا در جایی از سروده‌های مذکور که خاقانی گور را بهترین داماد می‌داند و البته به حدیثی از پیامبر اشاره دارد که ظاهراً جعلی است و گویا در هیچ‌یک از منابع حدیث نیامده است (رک. حسینی، ۱۳۸۸: ۶۹)، بیان انتقادی و طنزآلود وی کاملاً هویداست و شدت اندوه و تألم او را از وضعیت دختران در جامعه‌ای که غالب مردان آن به همسر خود به چشم اسیری زرخرید می‌نگرند، می‌توان حس کرد؛ تجربه ناخوشایندی که خود نیز تلخی آن را چشیده است. این گفته نه تنها در تحقیر زن نیست بلکه تعریض این گفته کاملاً متوجه مردانی است که آن قدر در انجام وظایف همسری خویش کوتاهی کرده و عرصه را بر زن تنگ می‌گردانند که به تعبیر خاقانی، خفتن در گور برای زن بهتر از زنده بودن است!

مهم‌ترین دلیل نویسندگان این مقاله مبنی بر انتقاد و طنزآمیز بودن شعرهایی که

خاقانی در تولد و مرگ دخترش سروده، قطعه زیر است:

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| پیش‌بین دختر نوآمد من | دید کآفاتش از پس است برفت |
| تحفه تازه کامد از ره غیب | دید کاین منزل خس است برفت |
| گهر خرد بود نیک شناخت | کاین جهان بدگهر کس است برفت |
| صورتش بست کز رسیدن او | خاطر من مهوس است برفت |
| دید در پرده دختر دگرم | گفت محنت یکی بس است برفت |

(دیوان: ۸۳۵)

اندکی دقت در قطعه یاد شده نشان می‌دهد که نه تنها خاقانی در اینجا از مرگ دخترش شادمان نشده، بلکه شدت اندوه خود را به گونه‌ای وارونه نشان داده است. باری خاقانی از وضعیتی که دختران در جامعه داشته‌اند و دردسرهایی که دختر داشتن، طبق شرایط اجتماعی آن روزگار داشته، به شدت متأثر بوده (مهم‌ترین مصداق این مطلب خفت و خواری‌هایی است که در زندگی از ناحیه داماد یا دامادهایش از نزدیک متحمل گردیده) و از آنجایی که آدم حساس و زودرنجی است، به طنز- از سر درد و نه خوشحالی- می‌گوید: دخترم که این وضعیت را دید، رفت و راحت شد. به علاوه صفات مثبتی که در این قطعه برای دخترش می‌آورد: «پیش‌بین»، کسی که به خاطر درایتش، آفت‌ها و مصایب آینده‌اش را پیش‌بینی کرد؛ «تحفه تازه غیبی»، «گهر خرد»ی که از سر ذکاوت، به ماهیت این جهان بدگهر پی برد، تأکیدکننده همین نظر است. همین‌طور تعبیر «منزل خس» و «بدگهر کس» برای دنیا، از این واقعیت نهفته در قلب او حکایت دارد که حضور فرزندش را در این دنیای پست، حیف می‌دانسته و این همه حاکی از نهایت علاقه‌اش به فرزند نورسیده و تأثرش از مرگ اوست.

خاقانی با دیدی انتقادی از استعاره تهکمی^۳ که یکی از ابزارهای مؤثر طنز است استفاده می‌کند. این شگرد بلاغی که در شعر وی بسامد بالایی هم دارد، بر ظرافت کار شاعر و تأثیرگذاری آن می‌افزاید. در قصیده‌ای که در جواب رشیدالدین وطواط سروده، در بیتی می‌آورد:

زبون‌تر از مه سی‌روزه‌ام مهی سی روز به طنز چشمه خورشید خواندم آن جوزا
(دیوان: ۳۰)

اینکه در این بیت می‌گوید: رشید وطواط مرا که در بی‌فروغی مانند ماهی هستم که در محاق قرار گرفته، از روی طنز و به کنایه «خورشید» خوانده، می‌رساند که وی به این گونه طنز کاملاً وقوف داشته است و بارها از آن در دیوانش استفاده کرده، چنان‌که در جایی «کریم» را در معنی ضد آن یعنی «لئیم» به کار برده است:

پیش ما بینی کریمانی که گاه مائده ماکیان بر در کنند و گربه در زندان سرا
(دیوان: ۲)

نمونه جالب‌تر، مثال زیر است:

ای عفی‌الله خواجهگانی کز سر صفرای جاه خوانده‌اند امروز اباد الله بر خضرای من
(دیوان: ۳۲۲)

در ظاهر می گوید: خدا ببخشد خواجهگانی را که از سر جاه طلبی... اما منظور کلام وی هرگز جدی نیست. در واقع با زبان طنز می گوید: خدا نبخشد یا لعنت کند سفلگانی را که از سر جاه طلبی، کمر به نابودی من بسته اند.

ب) ایاتی که خاقانی در آن آشکارا به نکوهش زن و شکایت از او پرداخته است: نمونه را در قطعه‌ای پس از اشاره به جراحت دل و گرفتار شدن به محنت و آه و اسف می گوید:

از فراش کهن به لات رسید تا از این نو رسیده خود چه رسد
غم رسید از ترنج تازه تو را تا ز نارنج دست زد چه رسد
از یکی زن رسد هزار بلا پس بین تا ز ده به صد چه رسد
سنگ باران ابر لعنت باد بر زن نیک تا به بد چه رسد
(دیوان: ۸۷۶)

بلافاصله پس از قطعه فوق، قطعه کوتاه دیگری در همین صفحه دارد که به جز اولین بیت که زنان را سراسر عیب دانسته، در ایات بعد که به نوعی شکایت از زنان است، به زیرکی و قدرت تسلط زن بر مرد اشاره دارد، و البته این خصیصه اگر امتیازی برای زن به حساب نیاید، کاستی و نقصی هم به رایش محسوب نمی گردد. در صفحه ۲۵۳ در دو بیت، زنان را در ردیف خادمان ذکر نموده و ناقص به شمار می آورد. در یکی از رباعیاتش (ص ۷۳۸) نیز بردن نام زنان را برخلاف رأی حکیمان دانسته و مردان را از گرفتار شدن در بند زنان بر حذر داشته است.

در تحلیل این دسته اشعار باید گفت، شاعر هم انسانی است که به مانند دیگر انسان‌ها، می تواند تحت تأثیر عوامل بیرونی و درونی، انفعالات و حالت‌های روحی گوناگونی داشته باشد؛ گاه راضی و امیدوار است و نگاهی خوشبینانه به همه چیز - که زن هم یکی از آنهاست - دارد؛ گاه مأیوس و آشفته است و در نتیجه، همه چیز را سیاه و زشت و دلگرا می بیند و چه بسا از روی خشم و ناراحتی، سخنانی بر زبان می آورد که خود هم به آن باور نداشته باشد. این است که باید توجه داشت هنگام داوری درباره‌ی کلیت اندیشه فرد نباید به گفته‌هایی که در شرایطی خاص یا تحت تأثیر هیجانات مختلف و به طور موردی بر زبانش آمده توجه نمود؛ از باب مثال، فردوسی در داستان سیاوش از قول رستم درباره زنان می گوید:

کسی کو بود مهتر انجمن کفن بهتر او را ز فرمان زن
سیاوش به گفتار زن شد به باد خجسته زنی کو ز مادر نژاد
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۱۷۱)

اما می‌دانیم که این گفته‌ها عکس‌العملی موردی (در مذمت سودابه) است، نه نظر قطعی و واقعی فردوسی یا رستم درباره زن.

این که در اظهارات برخی گویندگان ابراز شگفتی از سروده‌های متضاد خاقانی - ستایش و نکوهش زن - را شاهد بودیم و عده‌ای برای توجیه این دوگانگی قائل به دو دوره در زندگی وی شده بودند، با این توضیحات قابل حل است؛ چرا که ما در وجود خاقانی شاعری را می‌بینیم که بسیار حساس و تأثیرپذیر بوده؛ به اندک بی‌مهری از نزدیکانش می‌رنجد و اوضاع نابسامان زمانه او را سریعاً به واکنش وامی‌دارد. موضوع زن هم یکی از همین مسائل است که چه بسا در شرایطی خاص، تحت تأثیر روحيات حساس خویش، چیزهایی بر زبان آورده باشد؛ مثل ابیاتی که از قراین پیداست در شکایت از یکی از همسران (احتمالاً همسر سوم) خویش، گفته است. حال اگر قرار باشد براساس این ابیات او را زن‌ستیز به حساب آوریم با توجه به بسامد بالای شکایت از زمانه و مردم و نکوهش آنان در اشعارش، شواهد بیشتری دال بر «انسان ستیزی» در دیوانش خواهیم یافت. شادروان فروزانفر هم در جایی که به آشفتگی اخلاق عمومی در زمان خاقانی و تنزل آن نسبت به ادوار پیشین اشاره می‌کند، می‌آورد: «استاد حق داشت، از اوضاع روزگار و فساد اخلاق و بی‌وفایی مردم شکایت کند، ولی حکم او به تباهی نهاد بشر و سرشت عالم و تجنب وی از راهنمایی خلق که وظیفه امثال اوست جز بر اثر غلبه احساس نتواند بود» (۱۳۶۹: ۶۲۵).

شکوه‌ها و شکایت‌ها، در شعر خاقانی جایگاهی انکار ناپذیر دارند. هنگامی که سستی پیمان‌ها، بی‌وفایی‌ها و کج‌روی‌های چرخ گردون را می‌بیند، اندک‌اندک این نگرانی‌های درونی، او را به مردمان روزگار بدبین می‌سازد و اگر زودرنجی و نازک‌خیالی او را بر مقدمات دیگر بیفزاییم، انگیزه‌های شکوه آلود بودن این تراوشات ذهنی او را به وضوح درمی‌یابیم و انعکاس وسیع این گله‌ها و شکوه‌ها را که بازتاب برخوردهای دردآلود با جامعه و مردم است، در جای جای اشعار او ملاحظه می‌کنیم (ماهیار، ۱۳۸۸: ۲۳). همان‌طور که از این اظهار نظرها برمی‌آید، بیرون ریختن مکنونات درونی و بسیاری شکایات از ویژگی‌های بارز شخصیتی خاقانی است. حال اگر در کنار این همه گلایه از فلان و بهمان، چند جایی هم در اثر رنجیدگی از همسر یا همسرانش ابیاتی در مذمت زن بر زبان آورده باشد، نباید چیز عجیبی به نظر آید و خیلی جدی گرفته شود. «تلون طبع و گفته‌های متناقض و متغایر، عیب خاقانی نیست، بلکه دلیل بر روح سریع‌التأثیر اوست، شاعر که حکیم یا ریاضی‌دان و مباشر مقولات عقلی نیست تا از او نظم مستمری در

گفته‌هایش بخوایم... از نگاهی به سروده‌های وی، شخص سریع الانفعالی هویدا می‌شود که از اوضاع اجتماع، ناخشنود است، بدی و نامردمی را در هر سو می‌بیند، خوبی و زیبایی طبیعت - مخصوصاً دمیدن آفتاب - او را به وجد می‌آورد و ناملایمات زندگانی به ناله‌اش می‌کشانند. کثرت شکایت و سوگواری که در دیوان شاعری دیگر بدین صدق لهجه نمی‌یابیم گواهی است گویا بر روح عاطفی و تاثیرپذیر او. در شاعری دیگر، این حالت عاطفی و بیرون ریختن مکنونات روح کمتر دیده می‌شود و از این حیث می‌توان او را یکی از اشعر شعرای ایران گفت» (دشتی، ۱۳۶۴: ۲۲۴).

ج) ابیاتی که خاقانی در آن غیر مستقیم به نکوهش زنان می‌پردازد؛ یعنی، زمین، دنیا، دهر، نفس و طبایع چهارگانه را به زن تشبیه می‌کند:

کیست دنیا زنی ستمکاره چيست در خانه‌ی زن غدار
(دیوان: ۱۹۹)

سرگشته کرد چرخم چون چرخ بادریسه فریاد از این فسونگر زن فعل سبزچادر
(دیوان: ۱۸۷)

مردان علوی هفت تن، درگاه او را نوبه‌زن خصمان سفلی چار زن، پیشش پرستار آمده
(دیوان: ۳۹۱)

و ابیات دیگری از این قبیل که برخاسته از کهن الگوهای ذهنی و ناخودآگاه فرد است و ریشه در عوامل متعدد فرهنگی، اجتماعی و... جامعه و گاه گذشته‌های دور یک ملت دارد و قبلاً هم یادآور شدیم که این خصیصه یک ویژگی غیرقابل انکار در آثار ادبی ما - و نه فقط اشعار خاقانی - است.

تا اینجا به استخراج و تحلیل شواهدی پرداختیم که مورد استناد عده‌ای برای نسبت دادن نگاه منفی خاقانی به زن بود، ولی از آنجا که در نقد یک اثر برای رسیدن به داوری صحیح، لازم است کل آن را مورد بررسی قرار دهیم، برای کامل شدن بحث، در ادامه بر آنیم به ذکر شواهدی در ستایش زن پردازیم:

الف) علاقه شدید به مادر، «کنیزکی نسطوری که به قول خاقانی از عتاب نسطور گریخته و در کتاب مسطور آویخته بود» (ماهیار، ۱۳۷۶: ۱)، مورد اتفاق همه کسانی است که درباره زندگی خاقانی قلم زده‌اند. قطعه معروف وی در این باره با ردیف «مادر» بیانگر احساسات خالص و عشق وافر او به مادرش است. (دیوان: ۸۸۷) در چند جای دیوان، با وجود عدم دلخوشی از شروان، علاقه به مادر را عامل ماندن در این شهر ذکر می‌کند:

«عذر من دانید کاآخر پای بست مادرم» (دیوان: ۲). در تحفه‌العراقین در سروده‌ای سی و یک‌بیتی و سراسر توصیف و تمجیدهای خالصانه در «ستایش مادر خود»، از جهت وابستگی به او، خود را به اویس قرنی تشبیه می‌نماید:

شروان قرن است ز آب دستش من همچو اویس پای به ستش
(خاقانی، ۱۳۳۳: ۲۱۶)

هم در این سروده مادرش را مریم‌سکنا و زهراحرکات می‌خواند (همان: ۲۱۵) و او را در راه معنویات به کمال دانسته و در زهد و تقوا از رابعه برتر می‌داند:

آن پیر زنی که مرد معنی است آن رابعه‌ای که ثانی‌اش نیست
وز رابعه در صیانت افزون بل رابعه بنات گردون
(همان: ۲۱۵)

و در نهایت تمام توفیقاتش را از برکات دعای مادر می‌داند (همان: ۲۱۴).

ب) عشق فراوان خاقانی به نخستین همسرش^۴ که شواهد آن، هم در نامه‌های او مشهود است و هم در مراثی سراسر سوزوگدازی که در آستانه جدایی از محبوبش یا بعد از فراق وی سروده و جزو سرمایه‌های ارزنده ادب فارسی است و به نظر برخی از خاقانی‌پژوهان «بیشتر قصاید و قطعاتش در این به اره از نظر کانون احساسی و عاطفی، غزل‌گونه است» (معدن‌کن، ۱۳۸۴: ۱۶). «خاقانی که پیش از نظامی، در فراق «آفاق» خود، چون ابر بهاری اشک ریخته، محبوبه‌اش را در جایگاه شیرین نهاده و بعد از او حتی یارای دیدن شبستانش را که در و دیوارش با خاطره‌های عشق شیرینشان مزین شده بود، نداشته است:

رفت شیرین به شیخون فنا نقش مشکوی و شبستان چه کنم
(همان: ۲۵۴)

باری خاقانی بیش از همه درباره اولین همسر و نخستین عشق خود شعر سروده و با این نغمه‌ها، عشق خود را به دلدارش جاودانه ساخته» (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۲۰۱).

دکتر زرین کوب نیز معتقد است: «جایی که در مرگ زن خویش سخن می‌گوید، تنهایی و خموشی خانه‌ای را که از آن همدم و مونس عمر خالی است توصیف می‌کند و مثل جریر، شاعر نامدار عرب، در فراق زن، اشک‌های واقعی می‌ریزد و در وصف بی‌خانمانی و پریشانی یک مرد زن مرده، ساده‌ترین الفاظ را که با بیان او مناسب است پیدا می‌کند» (۱۳۸۷: ۲۰).

میزان علاقه و دلپستگی خاقانی به همسرش را به‌ویژه می‌توان در اشعار وی با مطلع‌های ذیل دید:

بس وفاپرورد یاری داشتم بس به راحت روزگاری داشتم
(دیوان: ۳۰۷)

بی باغ رخت جهان مینام بی داغ غمت روان مینام
(دیوان: ۳۰۶)

راز دلم جور روزگار برافکنند پرده صبرم فراق یار برافکنند
(دیوان: ۷۶۳)

دیر خبر یافتی که یار تو گم شد جام جم از دست اختیار تو گم شد
(دیوان: ۷۷۰)

بر درد دل دوا چه بود تا من آن کنم گویند صبر کن، نه همانا من آن کنم
(دیوان: ۷۸۹)

دردزده است جان من میوه جان من کجا درد مرا نشانه کو درد نشان من کجا
(دیوان: ۵۵۲)

آگه نه‌ای که بر دلم از غم چه درد خاست حنت دو اسبه آمد و از سینه گرد خاست
(دیوان: ۷۴۷)

چشمه خون ز دلم شیفته‌تر کس را نی خون شوای چشمه که این سوز جگر کس را نی
(دیوان: ۸۰۶)

دل دردزده است از غم زنه‌ار نگهدارش کو میوه دل باری بر بار نگهدارش
(دیوان: ۷۷۸)

(شعر اخیر ظاهراً هنگامی سروده شده که همسرش در بستر بیماری و آستانه جدایی از شاعر بوده است).

دقت در تعبیری که در این اشعار برای همسرش به کار می‌برد، حقایق بسیاری را برای خواننده بر ملا می‌سازد: «اصل شادمانی»، «آب زندگانی»، «یادگار عمر»، «یار غار»، «دل دل»، «بهار باغ دل»، «بیخ و بار زندگی»، «انده گسار»، «گنج نهان»، «انس روان»، «خورشید»، «کیمیا»، «جگرتر کن»، «مه نو»، «حاصل عمر»، «آینه آرزو نگار»، «میوه جان»، «مردم چشم»، «طیب کار»، «تازه گل»، «ماه شب چهارده»، «میوه دل» و....

آیا به راستی این درجه از عشق و وفاداری، انسان را به یاد عشق نظامی به آفاق نمی‌اندازد؟ و آیا فرقی از این نظر بین این شاعر وجود دارد که یکی را طرفدار حقوق زن و دیگری را کاملاً در نقطه مقابل او معرفی نموده و فرقتشان را از عرش تا فرش بدانیم؟!

ج) قصاید غراً و اغراق‌آمیز خاقانی در مدح دو تن از بانوان شروانشاهان و تعریف و توصیف‌های وی در بررسی نوع نگاه خاقانی به زن، بسیار قابل توجه است. این دو تن که نه^۵ قصیده مدحی شاعر را به خود اختصاص داده‌اند، عبارت‌اند از:

۱- صفوه‌الدین بانوی شروانشاه اخستان؛ خاقانی در یکی از قصایدش در ستایش و تمجید از این بانو او را در مرتبه و منزلت بر بلقیس، قیدافه و رابعه برتری می‌دهد و اغراق را به جایی می‌کشد که ادعا می‌کند:

روح‌القدس آن صفا کزو دید از مریم پاک‌جان ندیدست
و تنها همسران پیامبر (ص) را شایسته برابری با او می‌بیند (دیوان: ۷۰). در مدح همین زن است که می‌گوید:

بانو کند شکار ملوک ار چه مرد نیست آری که باز ماده به آید گه شکار
شاهان چه زن چه مرد در ایام مملکت شیران چه نر چه ماده به هنگام کارزار
(دیوان: ۱۷۷)

به نظر می‌رسد که خاقانی لااقل در این مورد خاص با اندیشه‌ای بسیار مترقی زنان را برازنده شاهی دانسته و حتی آنان را در این خصوص از مردان، لایق‌تر می‌داند

۲- عصمه‌الدین، خواهر شروانشاه منوچهر و عمه اخستان؛ در قصیده‌ای با مطلع زیر:
حضرت ستر معلاً دیده‌ام ذات سیمرخ آشکارا دیده‌ام
(دیوان: ۲۷۲)

پس از ستایش‌های فراوان و سراسر غلو، منزلت او را بالاتر از تمامی شهبانوان اساطیری و تاریخی قرار داده، تا جایی پیش می‌رود که می‌گوید:

گرچه اخبار زنان تاجدار خوانده‌ام واندر کتب‌ها دیده‌ام
از فرنگیس و کتایون و همای باستان را نام و آوا دیده‌ام
از سخا وصف زبیده خوانده‌ام وز کفایت رای زبا دیده‌ام
کافر مگر چون تو در اسلام و کفر هیچ بانو خوانده‌ام یا دیده‌ام
(همان)

در ابیاتی از همین قصیده با تشبیه بانو به چشمه و اخستان به درخت، تلویحاً او را اصل وجود شاه و مهم‌تر از وی دانسته است.

د) استفاده فراوان از نام زن، به طور عام یا خاص، نکته قابل توجه دیگری است که می‌تواند بیانگر نگاه مثبت و ستایش‌آمیز خاقانی به زن بوده و رد پای آشکار آنیما (ر.ک):

پی‌نوشت ۲) و نوعی مؤنث‌گرایی را در اشعار او نشان دهد. خاقانی واژه‌ها و عناصر مرتبط با زن را، اساس آفرینش مضامین، ترکیبات تازه، تشبیهات، استعارات و سایر صور خیال خویش قرار داده و به این طریق بر غنای هنری اثرش افزوده است. او گاه با استفاده از نام زنان برجسته‌ای چون رابعه، خدیجه، حمیرا، مریم، زهرا، زبیده، هاجر، قیدافه، صفورا، لیلی، شیرین، حوا و... در مواضع مختلف کلامش از جمله، مدح بانوان شروانشاه، به صرف ذکر نام آنان، ذهن خواننده را به سمت اوصاف و شایستگیهای فراوانی هدایت می‌کند که در باور خویش برای آنان قائل است. این اسامی از نظر او هر چند یک واژه است اما دارای بار معنایی بی‌منتهایی است و بدین طریق، زمینه‌های ذهنی مناسبی برای تصویرسازی‌های جذاب شاعر ایجاد می‌نماید.^۶

نتیجه

از آنجا که توجه به لحن کلام و جغرافیای سخن، در استنباط منظور گوینده، اهمیت زیادی دارد، پژوهشگرانی که در بررسی اشعار خاقانی این دو عامل را از نظر دور داشته‌اند، عکس آنچه منظور وی بوده از کلامش استنباط کرده و به ناروا، سروده‌هایی را که در شرایط خاص و از سر رنجیدگی خاطر بر زبان آورده و چه بسا خود به آن اعتقادی نداشته است، پایه استدلال و داوری خود قرار داده و به زن‌ستیزی او حکم نموده‌اند و دیگران نیز، بدون غور و تعمق کافی، از همان زاویه به مسئله نگریسته و همان گفته‌ها را تکرار نموده‌اند.

در جستار حاضر، هم با اشعار و دیدگاه‌های منفی خاقانی درباره زن آشنا شدیم و هم اشعار و دیدگاه‌های ستایش‌آمیز وی را از نظر گذرانیدیم. مقایسه‌ای اجمالی بین این دو قسم اشعارش به لحاظ کمی و کیفی، کفه ترازوی داوری را به طرف ستایش‌آمیز بودن زن در دیدگاه خاقانی سنگین می‌کند. وانگهی اگر اشعار طنزی را که دیگران جدی تلقی کرده‌اند، کنار بگذاریم و از سروده‌هایی که حاصل واکنشی فوری و مقطعی است نه بیانگر کلیت اندیشه‌ی خاقانی، چشم‌پوشیم، در کفه دیگر ترازو (نسبت زن‌ستیزی به وی) چیز قابل ملاحظه‌ای باقی نخواهد ماند. حال با توجه به تمامی این نکات، آیا او را زن‌ستیزترین شاعر ادب فارسی دانستن به راستی دور از انصاف نخواهد بود؟!

البته منظور نویسندگان مقاله حاضر این نیست که خاقانی را در جایگاه یک شاعر فمینیست نشانده و از هر گونه منفی‌نگری به زن، تبرئه‌اش نمایند و قابل انکار نیست که او

هم بنا به دلایلی که در بحث «ریشه‌های کلی نگرش منفی به زن» عنوان گردید، چون دیگر گویندگان فارسی زبان، در تعدادی از اشعار خود ویژگی‌هایی منفی به زنان نسبت داده است و از این حیث تفاوتی با دیگر بزرگان نظیر مولانا، فردوسی، حافظ، و سایرین ندارد. علاوه بر این در دیوان خاقانی شواهدی یافت می‌شود که نشان می‌دهد وی با اندیشه‌ای بسیار مترقی زنان را برازنده شاهی دانسته و حتی آنها را بر مردان برتری می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا» (اعراف: ۱۸۹) «اوست آن کسی که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از آن جنس پدید آورد تا در کنار او آرام گیرد».
 - ۲- رابطه خودآگاهی و ناخودآگاهی در روانشناسی یونگ، رابطه نرینگی و مادینگی است. یعنی در درون هر انسان نرینه، روانی مادینه و در درون هر انسان مادینه، روانی نرینه نهان است که یونگ در نام‌گذاری آنها واژه‌های آنیما (Anima) و آنیموس (Animus) را به کار می‌گیرد. «خود» از به هم پیوستن و یگانه شدن این دو نیمه از هم گسسته سر بر می‌کشد. جهت اطلاع بیشتر (ر.ک: یآوری، ۱۳۷۴: ۱۱۸).
 - ۳- «در این نوع استعاره که در طنز به کار می‌رود، ربط بین مستعاره و مستعار منه کمال تضاد است نه شباهت» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۷۵).
 - ۴- برخی منابع نخستین همسر خاقانی را زنی روستایی از خانواده‌ای نه چندان تربیت‌یافته و بافرهنگ دانسته‌اند (ماحوزی، ۱۳۷۷: ۱۳)، و برخی دیگر معتقدند اولین همسر وی - همان که از لطیف‌ترین موضوعات دلبستگی خاقانی در زندگی است - دختر ابوالعلاء گنجوی، استاد شاعر بوده است (معدن‌کن، ۱۳۷۲: ۴). در هر صورت اینکه ابوالعلاء دخترش را به عقد خاقانی در آورده باشد یا خیر، مورد اتفاق تمامی نویسندگان نیست (ماهیار، ۱۳۸۸: ۱۱). چیزی که هست، همسر اولش - خواه دختر ابوالعلاء و خواه دختر روستایی - همان کسی است که خاقانی چند مرثیه پرسوز ادب فارسی را در نتیجه عشق وافرش به او سروده است.
 - ۵- ضیاء‌الدین سجادی چهار قصیده مدحی را درباره عصمه‌الدین و پنج‌تای آن را درباره صفوه‌الدین ذکر نموده است (سجادی، ۱۳۸۱: ۱۶).
- برای آشنایی بیشتر می‌توانید به صفحات زیر از دیوان مراجعه نمایید:
- قصاید مدحی بانو عصمه‌الدین: ص ۱۶۹، ۲۷۲، ۴۰۰، ۴۰۳ و قصاید مدحی بانو صفوه‌الدین: ص ۶۸، ۷۲، ۸۱، ۱۴۹، ۱۷۶.
- ۶- اردلان جوان درباره تجلی شاعرانه چند تن از زنان برجسته: ساره، بلقیس، زلیخا و به‌ویژه مریم (س) به‌طور مفصل و با ذکر شواهدی از دیوان خاقانی در کتاب خویش بحث نموده است.

منابع

- قرآن کریم.
- اردلان جوان، سیدعلی. (۱۳۷۳)، تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، چاپ دوم، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- آراین پور، یحیی. (۱۳۸۲)، از صبا تا نیما، چاپ هشتم، تهران، زوار.
- حسینی، مریم. (۱۳۸۷)، «بررسی تطبیقی سیمای زن در آثار خاقانی و نظامی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۲۳ (پیاپی ۲۰) بهار ۸۷، (ص ۸۹-۱۰۹).
- _____ . (۱۳۸۸)، ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی، تهران، چشمه.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین. (۱۳۳۳)، تحفه‌العراقین، حواشی و تعلیقات یحیی قریب، تهران، چاپخانه سپهر.
- _____ . (۱۳۸۲)، دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، چاپ چهارم، تهران، زوار.
- دشتی، علی. (۱۳۶۴)، خاقانی شاعری دیر آشنا، چاپ چهارم، تهران، اساطیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۰)، با کاروان حله، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی.
- _____ . (۱۳۷۸)، دیدار با کعبه جان، تهران، سخن.
- سجادی، ضیاء‌الدین. (۱۳۸۱)، شاعر صبح، چاپ هفتم، تهران، سخن.
- شاله، فیلسین. (۱۳۴۸)، فروید و فرویدیسم، ترجمه اسحاق و کیلی، تهران، ارسطو.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴)، بیان، چاپ پنجم، تهران، اندیشه.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۳)، شاهنامه، ج ۳، به کوشش سعید حمیدیان بر اساس چاپ مسکو، تهران، قطره.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۶۹)، سخن و سخنوران، چاپ چهارم، تهران، خوارزمی.
- قرضایی، یوسف. (۱۳۷۷)، وظیفه جوانان امروز و رسالت مادران فردا، ترجمه محمدصالح سعیدی، تهران، احسان.
- _____ . (۱۳۸۱)، زن مسلمان در آینه فردا، ترجمه عبدالصمد مرتضوی، بیرجند، مترجم.
- کاسب، عزیزالله. (۱۳۶۶)، زمینه‌های طنز و هجا در شعر فارسی، تهران، مولف.
- کزازی، آنایت و پریسا صادقیه. (۱۳۸۷)، «زن: خاقانی، جان دان»، فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، شماره ۸، سال دوم، زمستان ۱۳۸۷، (ص ۱۳۹-۱۵۸)
- کزازی، جلال‌الدین. (۱۳۷۲)، رخسار صبح، چاپ دوم، تهران، مرکز.
- _____ . (۱۳۸۷)، خاقانی شروانی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- کندلی هریسچی، غفار. (۱۳۷۴)، خاقانی شروانی حیات، زمان و محیط او، ترجمه میرهدایت حصاری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

- ماحوزی، مهدی. (۱۳۷۷)، آتش اندر چنگ، تهران، سخن.
- ماهیار، عباس. (۱۳۷۶)، خارخار بند و زندان، تهران، قطره.
- _____ . (۱۳۸۸)، سحر بیان خاقانی، چاپ سوم، کرج، جام گل.
- محمودی بختیاری، علیقلی. (۱۳۷۵)، خاقانی در ایوان ملائن، تهران، کتاب سرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۸)، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، چاپ پانزدهم، تهران، صدرا.
- معدن کن، معصومه. (۱۳۷۲)، بزم دیرینه عروس، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ . (۱۳۸۴)، بساط قلندر، تبریز، آیدین.
- _____ . (۱۳۸۷)، جام عروس خاوری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- یاوری، حورا. (۱۳۷۴)، روانکاوی و ادبیات، تهران، نشر تاریخ ایران.
- یوسفی فر، شهرام. (۱۳۸۳)، عرفان پلی میان فرهنگ‌ها (بزرگداشت پروفسور آناه ماری شیمل)، تهران، دانشگاه تهران.